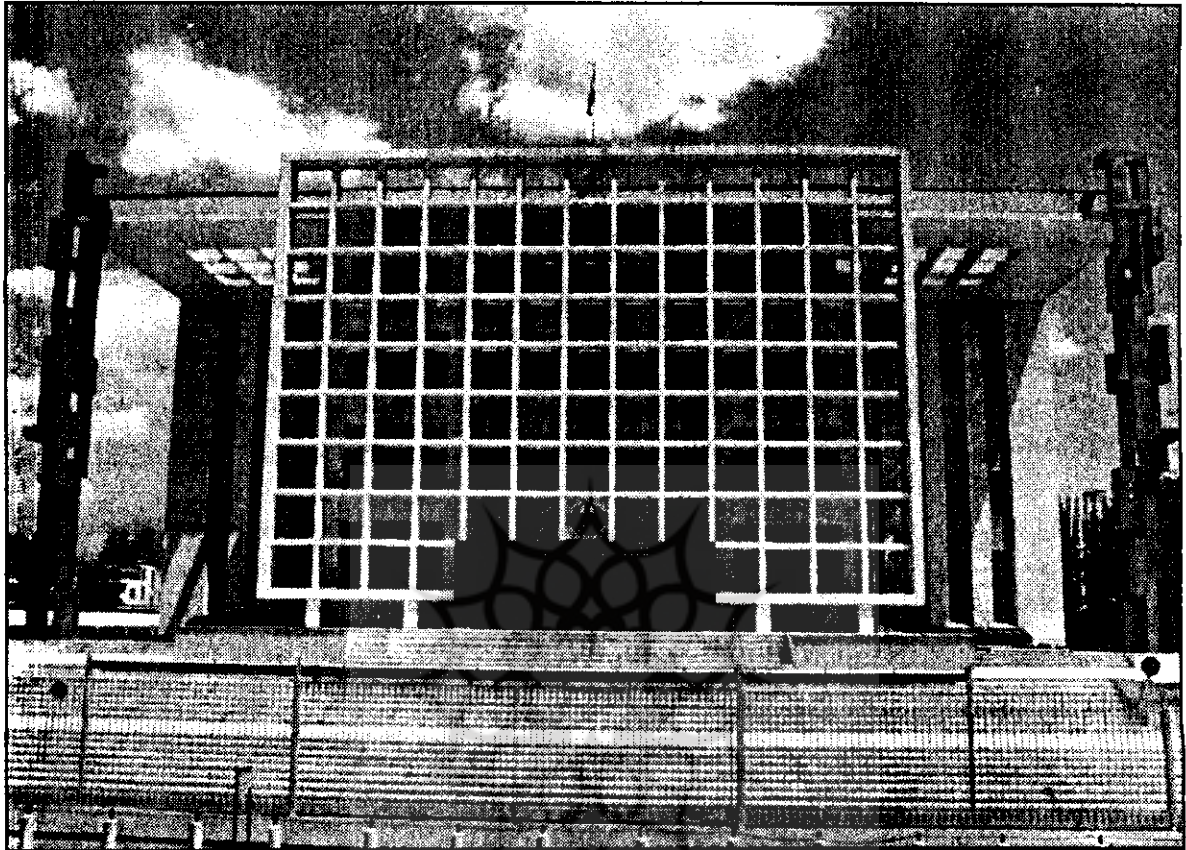


معیار تعریف جناح‌های سیاسی

در گفت‌وگو با نمایندگان مردم



**حاکمیت مردم
مهم‌ترین اصل
قانون اساسی است**
بحث یادشده را با
حجت‌الاسلام انصاری راد؛
رئیس کمیسیون اصل نود
قانون اساسی طرح نمودیم؛

از آغاز انقلاب تا امروز، مسئله جناح راست و جناح چپ در جمهوری اسلامی ایران با چپ و راست در سطح جهان مقدری متفاوت بوده است. در جهان، دنیا به دو بلوک راست و چپ منقسم بود، بلوک سوسیالیسم و کمونیسم و سرمایه‌داری. پیش از این، شخصیت‌ها براساس این دو شاخص تقسیم‌بندی می‌شدند. آن که به سوسیالیسم و جهان کمونیستی تمایل داشت و درحقیقت نگاهش به اقتصاد، نگاه اشتراکی و سوسیالیستی و

شناخت گرایش‌های گوناگون سیاسی و فکری، همواره مورد بحث و توجه صاحب‌نظران بوده است. اما به نظر می‌رسد از بعد راهبردی به این موضوع توجه کافی نشده است و همواره جناح‌ها بدون توجه به نقاط قوت و نقاط ضعف، طرف‌های مقابل در جهت حذف دیگری عمل نموده‌اند. شناخت واقعی جریان‌ها و جناح‌های سیاسی - خصوصاً جناح راست و جناح چپ - در شرایط فعلی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به منظور روشن شدن افکار عمومی و از میان برداشتن شبهه‌هایی که از شناخت جریان‌ها در جامعه وجود دارد، بر آن شدیم تا گفت‌وگوهایی با نمایندگان مردم در خانه ملت داشته باشیم. پیش از این در شماره ۹ چشم‌انداز ایران (تیر و مرداد ۱۳۸۰) با عنوان "مقدمه‌ای بر سنخ‌شناسی راست در ایران" و در شماره ۱۰ (شهریور و مهر ۱۳۸۰) و شماره ۱۲ (دی و بهمن ۱۳۸۰) با عنوان "میانی دموکراسی بومی در ایران"، مصاحبه‌هایی در این رابطه انجام شده است. امید آن می‌رود که پی‌گیری این گونه مباحث راهبردی در راستای حل مشکلات داخلی و تعامل صحیح نیروها با یکدیگر قرار گیرد.

کمونستی بود و برداشتنش از مالکیت، برداشت مشخصی بود که مارکس و امثال او گفته بودند، چپ نامیده می‌شدند و گروه‌های آزادخواه که طرفدار سرمایه‌داری بودند و تمایلات دموکراتیک داشتند، جناح راست تلقی می‌شدند. دو شاخص برای جناح چپ وجود داشت: یکی مالکیت دولتی و اشتراکی، و دیگری حاکمیت حزب و ضدیت با لیبرالیسم و آزاداندیشی جناح چپ در آن روزگار، ضمن اعتقاد به مالکیت اشتراکی، معتقد به حاکمیت حزبی و دولتی و غیردموکراتیک بود، در حالی که جناح راست معتقد بود به مالکیت فردی و شخصی و خصوصی و از سوی دیگر به لیبرالیسم و آزادی و آزادی حکومت و همه‌لوازش اعتقاد داشت. تصور من این است که در جمهوری اسلامی این دو اصطلاح قدری مفشوش و درهم است. در آغاز جمهوری اسلامی برخی از جناح چپ که طرفدار مالکیت دولتی بودند و در عین حال به لحاظ اداری و سیاسی معتقد به تمرکز قدرت بودند، ولی در شکل خاصی، که در قانون اساسی هم بود و انتخابات را هم قبول داشتند. جناح راست در آغاز انقلاب به‌طور شاخص در مجلس شورای اسلامی، نهضت آزادی بود و طرفدار مالکیت خصوصی و در عین حال صمیمانه معتقد به حاکمیت ملت و دموکراسی، برخی نیروهای خاص به‌عنوان گروه یا افراد مستقل به لحاظ اقتصادی و سیاسی در کنار نهضت آزادی قرار گرفتند، ولو به لحاظ اندیشه مذهبی گاه لائیک بودند، گاه ضد مذهب بودند یا بی تفاوت. اما الآن در شرایط فعلی با فعل و انفعالاتی که پیدا شده، جناح راست در جمهوری اسلامی آن دو خصوصیت را به شکل دقیق ندارد. جناحی که به نام جناح راست در جمهوری اسلامی از آن نام می‌بریم، نه تنها معتقد به مالکیت اشتراکی و سوسیالیستی و دولتی نیست، حتی به ظاهر معتقد به مالکیت خصوصی است و بیشتر شخصیت‌ها در جناح راست، صاحبان اموال و ثروت و کارخانه و به هر صورت صاحب سرمایه هستند و به ظاهر معتقد به مالکیت اشتراکی و سوسیالیستی نیستند. البته به لحاظ مسئله قدرت و مدیریت نسبتاً به حکومت متمرکز معتقدند، ولو به ظاهر شعار انتخابات و آزادی هم می‌دهند، ولی در عین حال بسیاری از شخصیت‌های شاخصشان رهبری را فرافقون تلقی می‌کنند. تخطی از مرزهای مشخصی را که در گذشته جمهوری اسلامی ایران طبق سنت و براساس نظر ولی فقیه داشته است مجاز نمی‌شمارند، تحکم قدرت و مدیریت را از نواحی مختلف مجاز می‌شمارند. گرچه در لفظ ممکن است دموکراسی، انتخابات آزاد، حاکمیت مردم، بیان آزاد و احزاب آزاد را مطرح کنند، ولی عملاً همه اینها در اقدامات و تصمیمات اساسی جناح راست منتفی است. دموکراسی و آرای عمومی برای این جناح به‌طور واقعی مطرح نیست. وقتی برخی از بزرگان این جناح می‌گویند رهبر را خدا تعیین می‌کند و رأی مردم در آن تأثیری ندارد. خبرگان، تنها وظیفه کشف این موهبت الهی و عطیة خدایی را دارد، بنابراین اعتقاد به دموکراسی نیست، رهبر را هم فوق قانون می‌دانند، اوامر او را در تمام بخش‌های اداره کشور نافذ و واجب‌الاطاعه می‌دانند. بنابراین اعتقاد به آرای عمومی و انتخابات و افکار عمومی و حاکمیت ملت با این تفکر معنایی ندارد.

جناح چپ هم که به‌عنوان اصلاح‌طلبان موجودند، دقیقاً به لحاظ شاخص نخست چپ در دنیا عکس آن هستند. یعنی از این نظر شریک چپ

دنیا نیستند و معتقد به حاکمیت خصوصی هستند و به لحاظ حکومت هم، چپ محسوب نمی‌شوند. چون در یک کلیت معتقد به حاکمیت مردم و افکار عمومی و آزادی بیان و انتقاد هستند. بنابراین چپ جمهوری اسلامی ایران که امروزه طرفدار اصلاحات هستند، درست منطبق می‌شود بر آن جناح گذشته‌ای که معتقد به آزادی و آزادی حاکمیت بوده‌اند. شرط اساسی در یک فعالیت و اقدام، تکیه هر چه بیشتر بر حاکمیت مردم و استفاده از شاخص‌هایی است که در قانون اساسی وجود دارد. بسیار روشن است که کشور براساس آرای عمومی اداره می‌شود. نظام جمهوری اسلامی ایران در چارچوب قانون اساسی منهای حاکمیت مردم مشروعیت ندارد. رأی مردم فصل الخطاب در اداره کشور است. من معتقدم که بر این معنا هم تکیه کنند. هیچ‌یک از مواد قانون اساسی را هم نمی‌توانیم در تعارض با این مواد بدانیم. یعنی فلسفه قانون اساسی و محکمت آن ایجاب می‌کنند که هر اصلی از اصول قانون اساسی که با حاکمیت مردم در تضاد باشد، باید به شکلی یا آن را تفسیر کرد و یا تغییر داد و یا لغا و تعطیل کرد. چون اصل حاکمیت مردم و اداره کشور براساس آرای عمومی، اصل اساسی در قانون اساسی و پایه حاکمیت در نظام جمهوری اسلامی ایران است و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران هم در گفتارشان و هم در ورودشان بر این مسئله تکیه داشته‌اند که اگر پدران ما هم به این رژیم رأی داده‌اند، آنها از طرف ما نمی‌توانسته‌اند رأی بدهند. این ما هستیم که به حکومتی رأی می‌دهیم. قانون اساسی و حکومت مردم در اصول قانون اساسی، قطعاً با نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران تأیید و تصویب شده و امری شرعی و اسلامی شناخته شده است. بنابراین اصول قانون اساسی را باید براساس این اصل و این تأیید و تصویب بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران تأیید و تفسیر کنید. تأکید من بر این است که موضع‌گیری‌ها و فتاوی‌ای بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را باید براساس قانون اساسی تفسیر کرد و قانون اساسی را برپایه حاکمیت مردم باید تفسیر کرد. هر چیزی که در تضاد با این معنا باشد، به‌عنوان این که برخلاف نظر اجتهادی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و برخلاف میثاق مورد رأی و تصویب ملت ایران است، باید تفسیر نمود و یا تغییر داد و یا لغا کرد.

آیا غیر از قانون اساسی، ملاک مشخص و مشترک دیگری مانند قرآن و سنت نبوی می‌تواند ملاک قرار بگیرد؟

در قرآن و سنت، محکمت و مسلماتی هست. قرآن می‌فرماید: "هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هنّ أم الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زینغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و..." (آل عمران: ۷)

قرآن دو بخش دارد؛ نخست محکمت و آیات رخنه‌ناپذیر و غیر قابل شبهه که أم الکتاب است. بخش دیگری هم که آیات متشابه است که قابل توضیح است و احتمال در آن راه دارد. آنهایی که نمی‌خواهند دنبال حق بروند و بازی می‌کنند و فرصت‌طلبانی که دنبال بهانه می‌گردند، دنبال متشابهات می‌روند و کسانی که درست می‌اندیشند، محکمت را ملاک می‌گیرند. متشابهات قرآن را با محکمت قرآن می‌سنجیم. جالب است که یک بخش مفصلی در زبان پیشوایان مشهور ما هست که روایات ما را بر

قرآن و محکمت قرآن عرضه کنید. آنچه با محکمت قرآن سازگار است بپذیرید و آنچه که ناسازگار است به دیوار بزنید. قانون اساسی هم یقیناً با محکمت قرآن تضاد ندارد. محکم ترین اصل اساسی قرآن در عرصه جامعه و روابط انسانی و اجتماعی، اصل عدالت و قانون است. هیچ اصلی از این محکم تر نیست. هیچ امری که خلاف عدالت باشد، اسلامی شناخته نمی شود. ما اسلام، قرآن، سیره و سنت پیامبر را باید با این اصل بسنجیم. اگر با عدالت هماهنگ است، اسلام است و اگر با عدالت ناسازگار است، اسلام نیست. بی شک محکم ترین اصل قانون اساسی حاکمیت مردم است. هر معنایی که در تعارض با حاکمیت مردم باشد، باید آن را یا تفسیر کنیم، یا تغییر دهیم یا ملغاً نماییم.

آیا بخش اعظم روحانیت را با جناح راست یکی می دانید؟ و با چه ملاکی از هم تفکیک پذیرند؟
بنده بخش اعظم روحانیت را هماهنگ با جناح راست حاکم در جمهوری اسلامی نمی دانم.

تقسیم بندی اسلام ناب و اسلام آمریکایی فراگیرتر از تقسیم بندی جناح هاست. حجت الاسلام عبایی خراسانی عضو کمیسیون حقوقی و قضایی نیز در این رابطه چنین گفت:



نظر بنده این است که ما تعبیر راست و چپ نکنیم. تعبیر "طرفداران خط امام" بهتر است، اما در شرایط حاضر افرادی که اصلاح طلب اند، به جناح چپ و مشهورند و آنهایی که فکرشان سنتی است، نوعاً جناح راست تلقی می شوند. البته تعریفات دیگری هم دارد، اما من به ملاک خط امام معتقدم؛ زیرا فراگیرتر هم هست.

پس ملاک "خط امام" ملاکی است فراگیر و جامع؟
بله، محور خط امام جامع تر است و اگر افرادی هم از خط امام خارج شوند، معیارها کاملاً روشن است. اما در دید مردم، مراد از جناح راست، افراد سنتی و منظور از جناح چپ، افراد اصلاح طلب اند.

سنتی به چه معنا؟
سنتی یعنی قدیمی؛ کسانی که حرف های گذشته را ادامه می دهند و حرف تازه ای ندارند.

اگر ملاک خط امام باشد، خود امام اسلام را به دو دسته اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام آمریکایی تقسیم بندی کردند. آیا همین ملاک می تواند برای جامعه مرزبندی ایجاد کند؟

تقسیم بندی بجایی است، اسلام آمریکایی یعنی بعضی از ظواهر اسلام را می پذیرند، ولی اسلام ناب، اسلامی است که پیامبر (ص) گفته است و

زمان ما همراه با برنامه های امام است و انقلاب و مبارزه و دفاع است، چون اسلام ناب را فقط به نماز و روزه نمی دانیم و تنها وضو و غسل همه اسلام نیست. هر چند همه این احکام به جای خود هست، ولی یک سری برنامه جهاد و دفاع و تشکیل حکومت هم هست. عدالت اجتماعی و برطرف کردن نیازهای مردم هست، مراد از اسلام ناب اینها هست که آمریکا هم با آن مخالف است؛ چون آمریکا فقط به نماز و روزه و اسلام این چنینی علاقه مند است، منظور از اسلام ناب محمدی (ص)، اسلام واقعی است که همان خط امام است و سبب می شود که اکثریت ملت در خط امام قرار بگیرند.

آیا قانون اساسی می تواند ملاک مرزبندی نیروها قرار بگیرد؟
قانون اساسی از برنامه های اسلام ناب است. همین مردم در انقلاب به قانون اساسی رأی دادند و نمایندگان همین مردم، قانون اساسی را تصویب کرده و مواد آن را استخراج نمودند. به هر حال، اگر کاستی ها و اشکال هایی داشته باشد، خود مردم آن را اصلاح می کنند. قانون اساسی از پایه های اسلام ناب است.

تعبیر شما از طبقه ای به نام روشنفکران در ایران چیست؟ و روشنفکر چه مشخصاتی دارد؟

عین همان بحث اسلام ناب و اسلام سنتی را می توانیم بگوییم. اسلامی که تنها به نماز و روزه اکتفا نمی کند، بلکه متناسب با نیاز مردم است و با عمل کردن به آن مشکلات جامعه برطرف می شود، روشنفکر محسوب می شود. اما روشنفکری به معنای پیروی از غرب، دیگر روشنفکری نیست. تعبیر ما از روشنفکر، همان تعبیر مرحوم جلال آل احمد است که در کتابش نوشته است. به هر حال، افرادی که از اسلام تبعیت می کنند، منتها تنها به نماز و روزه اکتفا نکرده و همه مبانی اسلامی را که امام (ره) هم به آنها اعتقاد داشته است رعایت می کنند، می توان روشنفکر نامید.

آیا شما روحانیت را جزء جناح راست به حساب می آورید؟
بخش اعظم روحانیت به درس فقه و اصول اکتفا کرده و در مسائل سیاسی دخالت نمی کند و از مسائل سیاسی می ترسند، که شاید به اشتباه بیفتند و احتیاط می کنند و مانند شیخ انصاری هم معتقد به ولایت فقیه نیستند، که البته با نظر امام (ره) تفاوت دارد. امام (ره) می گفتند یک روحانی هم در مسائل دین و هم در مسائل دنیای مردم و مشکلات آنها می تواند دخالت کند؛ مانند روش ائمه اطهار و سیره خود امام (ره).

آن بخش از روحانیتی که ۲۸ مرداد را تأیید کردند با چه منطقی عمل می کردند؟

آنها معتقد بودند که در مسائل دنیای مردم باید دخالت کرد. یک عده از روحانیون صادقانه در پیشبرد امر مردم فعالیت کرده اند، ولی دسته دیگری هم هستند که جای پای آنها را در سال ۳۲ و در کودتا می بینیم، چه طور می توان این دو دسته را از هم تفکیک کرد؟

یک روحانی که در مسائل مردم دخالت می کند و تابع حضرت امام (ره) است، هم در مسائل فقهی وارد می شود و هم در مسائل حکومتی؛ همان طور که پیغمبر (ص) فرمود: "جنتکم به خیر الدنیا والاخره" همان طور که پیغمبر (ص) هم رهبر بود و هم پیامبر. یک روحانی هم باید

در مسائل فقهی مردم را ارشاد کند و هم در مسائل سیاسی فهم داشته باشد و حتی بدون فهم وارد شدن هم درست نیست.

این فهم مبتنی بر چه اساس و اصولی باید باشد؟

باید مبتنی بر نظراتی باشد که در دنیا به عنوان مسائل دنیوی مطرح است. بفهمد که معنی حکومت چیست و چند نوع حکومت داریم، مثلاً شرایط یک حاکم که هم مردمی باشد و هم مطابق با اسلام فکر کند، چیست؟

آیا می توان نوع حکومت را از فقه حوزه استخراج نمود؟

کلیات آن را می توانیم از فقه استخراج کنیم. البته در اسلام ما به عنوان جمهوری چیزی نداریم و به عنوان مشروطه هم نداریم. اما یک سلسله کلیاتی است که از آن نوع حکومت را می توان استخراج کرد. مانند "امرهم شوری بینهم"، یا آیه ای که در مورد آزادی انسان در آغاز سوره مبارکه انسان است. "هل ائی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً" آیا زمان طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود. "انا هدیناه السبیل، اما شاکراً و اما کفوراً" ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد، خواه ناسپاس. یا آیات و احادیثی که بر تسامح دلالت می کند. تسامح از شرایط حکومت اسلامی است. مسئله شوراها کاملاً مورد توجه است و این که مردم بایستی در حکومت نظر داشته باشند. حضرت امیر(ع) نظر مردم را در خطبه ششقیه می فرماید: "لولا حضور الحاضر...". اگر مردم نمی خواستند من نمی آمدم، با آن که حکومت حق حضرت علی است و خودش را هم حق می داند، اما می گوید تا مردم نمی خواستند من نمی آمدم. به هر صورت شرایط و کلیات حکومت اسلامی آمده، اما نه به عنوان اسمی مشروطه یا چیز دیگر.

آیا قرآن و سنت و قانون اساسی برآمده از قرآن برای همه جناح ها می تواند ملاک مشترکی باشد؟

می تواند باشد، اما آنها به برخی مسائل کمتر توجه کرده اند. مسئله تسامح و حق مردم و... را توجه ندارند. نمی گویند اگر مردم خواستند ما حکومت کنیم. حضرت امیر می گوید: "با آن که حق حکومت با من است اما تا مردم نخواهند نمی آیم". ممکن است جناح راست این را اعتقاد نداشته باشد و بگویند حکومت با من است، چه مردم بخواهند چه نخواهند.

نوع برخورد با جناح راست چگونه باید باشد؟

اسم راست و چپ را تبریم، ولی می توان از آنها این سؤال را پرسید که آیا شما به مبانی اسلام اعتقاد دارید؟ پس پایه های حکومت اسلامی را برای شما می گوئیم، شرط آن هم خطبه ششقیه است، گفته پیامبر(ص) است و آیات قرآن است و... پس وقتی مبانی قرآنی را گفتیم، اینها تسلیم می شوند، زیرا چاشنی حرف های آن جناح هم اسلام است.

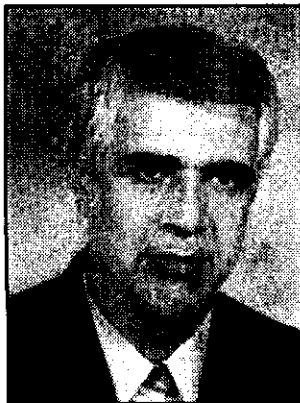
در حکومت و امور اجرایی، چه میزان جناح راست نفوذ دارد؟ برخی معتقدند که اصلاً باید جناح راست را حذف کرد. برخی دیگر هم برخلاف اینها می گویند به تناسب آرایشان در اداره مملکت سهیم باشند. شما چه برخوردی را توصیه می نمایید؟

حذف درست نیست. بسیاری از جناح راست را می بینیم که اساساً چپ هستند و اهل کار هستند. اینها را باید دعوت کرد تا همان کار را خوب و

صادقانه انجام بدهند، چه اشکالی دارد در حکومت کسانی باشند که بگویند ما فقط کار انجام می دهیم و کاری به جناح بندی ها نداریم، و بر اساس نیاز مردم و در حدود قوانین در خدمت مردم باشند یا فردی برای حل اشتغال جوانان فعالیت کند و به سیاست کاری نداشته باشد. از همه مردم دعوت کنیم تا صادقانه مشکل مردم را حل کنند. در این رابطه آیه ای هم راجع به اتحاد نیروهای داریم: "انما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون" (حجرات: ۱۰) مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید و امید که مورد رحمت قرار گیرید.

ولی می بینیم که برخی مطبوعات کاملاً برخلاف این آیه عمل می کنند و اخیراً پس از تقدیم لایحه تعیین اختیارات توسط رئیس جمهور به مجلس، حملات خود را تندتر کرده و در هفته اخیر مطالبی در توهین به رئیس جمهوری و مجلس شورای اسلامی درج کرده بودند. شما چه راه حلی را پیشنهاد می کنید؟

چاره آن است که برای حرف خود دلایل قوی از آیات قرآن و روایات و از قانون اساسی و برنامه های عقلی و تدبیری بیان کنیم، و از دعوا کناره گیری کنیم.



دموکراسی در

ظرف زمان

آقای جعفری عضو کمیسیون اقتصادی مجلس نیز نظر خود را چنین مطرح نمود:

تعریف چپ و راست از منظرهای متفاوتی قابل تبیین است. تعریف جناح چپ از بُعد اقتصادی واگذاری امور به مردم است؛ به نحوی که دولت تصدی گری را انجام ندهد و بیشتر به کارهای اساسی خود مانند برنامه ریزی و نظارت و کنترل و بسیج منابع بپردازد. لذا این را که تمام امور در دست دولت باشد، از نظر تجربی و علمی رد می کنیم. در قانون اساسی پیش بینی شده که اقتصاد ما سه بخش است و در طی ۲۳ سال هم تجربه موفق از این که امور اقتصادی فقط دست دولت باشد نداریم. کشورهایی هم که در این زمینه کار کرده اند و امور اقتصادی متمرکز دولتی داشته اند کمتر توسعه یافته اند. در امور اقتصادی، مشارکت مردم از نظر نقدینگی و سرمایه های بالقوه ای که در دست مردم است استفاده می شود. ضمن آن که از مدیریت و خلاقیت آنها هم بهره می گیرند. با توجه به آن که به کار گرفتن نقدینگی مردم در کارهای غیر ضروری و واسطه ای و دلالتی، آثار تخریبی دارد، لذا با واگذاری امور مردم به مردم در جهت رشد و توسعه اقتصادی قدم برمی داریم. از بُعد فرهنگی، دیدگاه چپ این است که اگر مسائل فرهنگی را بخشنامه دولتی کنیم، نمی توانیم با این روش جوانان را جذب کنیم، بلکه

باید شرایطی فراهم کنیم که خودشان ترغیب به مذهب شوند، روش‌هایی که با اجبار و اکراه و زور توأم بوده، عملاً جواب نداده است. لذا در شرایطی که اعتماد جوانان به مسئولان و صداقت آنها جلب شود، پذیرش مسائل هم راحت‌تر می‌شود و نیازی به اجبار و زور نیست.

بر اساس آمار می‌توان دید که در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور داریم ۱۳۶ نهاد و مرکز فرهنگی وجود دارد که از دولت اعتبار دریافت می‌کنند، ولی وضعیت فرهنگی ما مطلوب نیست و آثار عینی آن را در افکار سنجی‌ها می‌بینیم. اگر ما مسئولیت فرهنگی را به کمیسیون واگذار کنیم و اعتبار متناسب به آن بدهیم، آثار عملکرد آن هم مشخص خواهد بود و پاسخگویی در مقابل مجلس می‌تواند داشته باشد. در عرصه سیاسی، جناح چپ بیشتر نمود دارد و در منشور اصلاحات و همچنین در برنامه انتخاباتی آقای خاتمی در دوم خرداد، ۱۸ خرداد هم ذکر شده که روشن‌ترین خواسته سیاسی جناح دوم خردادی، قانون‌گرایی است. اگر همه گروه‌ها و جناح‌ها و افراد، مقید به قانون اساسی باشند، بسیاری از مسائل حل می‌شود. عده‌ای از مخالفان اصلاحات از اجرای قانون فرار می‌کنند، زیرا منافعی که در بی‌قانونی است. در جریان تقدیم لایحه اختیارات از سوی ریاست جمهوری اسلامی به مجلس، ما چیزی فراتر از قانون نمی‌خواهیم. هدف این است که اصول ۱۲۱ و ۱۱۳ قانون اساسی را اجرایی نموده و اهرم‌هایی در اختیار رئیس‌جمهور باشد، به طوری که قانون اجرا و بر آن نظارت شود، اما منافع مخالفان در گرو عدم اجرای قانون اساسی است و دلایل منطقی و قابل قبولی برای رد این لایحه ندارند.

مهم‌ترین ویژگی جناح چپ در شرایط فعلی، احترام به قانون، قانون‌مداری و اجرای قانون است.

یکی از ویژگی‌های مهم نظام جمهوری اسلامی ایران که بعد از سال‌ها مبارزه و شکنجه و شهادت به دست آمده، پیوند مردم و دولت با حکومت است. به عبارت دیگر، نظام، یک نظام مردم‌سالاری باشد؛ یعنی مردم در عرصه‌های مختلف بتوانند در سرنوشت خودشان دخالت کنند و در اداره امور مشارکت داشته باشند. لذا، با هر گونه انحصارطلبی و حذف مشارکت مردم مخالفیم. عملکرد ۱۸ ساله جناح راست نشان می‌دهد که اینها تمامیت‌خواه و انحصارطلب‌اند و می‌خواهند مناصب قدرت را در اختیار خود بگیرند. حتی الآن که مردم با رأی قاطع خود رئیس‌جمهور را انتخاب کرده و اکثریت مجلس اصلاح‌طلب‌اند، این جریان در مقابل اراده مردم مقاومت می‌کند و به شکل‌های گوناگون - چه از طریق شورای نگهبان یا قوه قضائیه یا نیروی انتظامی - در جهت تحدید خواسته‌های بحق و مشروع مردم که از طریق طرح‌ها و لوایح توسط نمایندگان مردم در مجلس تصویب می‌شود، اقدام می‌کنند. به عنوان نمونه، اصلاح قانون مطبوعات، قانون منع شکنجه، طرح هیئت منصفه و دادگاه‌ها، ایرادات شورای نگهبان به محقق فراموشی سپرده شده است و عملاً از اجرای آنها ممانعت می‌شود. در صورتی که همه این موارد صریحاً در قانون اساسی قید شده و حق مردم است که نمایندگان آنها، طرحی را به صورت قانون ارائه دهند.

دیدگاه جناح چپ در عرصه اجتماعی مبتنی است بر آزادی افراد در انتخاب نوع زندگی، شغل، فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. با

عنایت به این که همه اینها در قانون اساسی پیش‌بینی شده و از حقوق مسلم مردم است. لذا هیچ نهادی نمی‌تواند به بهانه‌های مختلف این آزادی‌ها را از مردم سلب کند. گرچه ما متأسفانه می‌بینیم که این آزادی‌ها به صورت‌های مختلف مورد تهدید قرار می‌گیرد و در واقع ما را از رسیدن به آن حقوق اساسی مردم منع می‌کند. از آنجا که بعد از حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶ در واقع حرکت‌های عملی برای برقراری دموکراسی در کشور را شروع کرده‌ایم، این موانع و تنگ‌نظری‌ها و تهدیدها تا حدی قابل پیش‌بینی هم بود، کما این که در دیگر کشورهایی که در آنها دموکراسی حاکم است، قبلاً این مراحل را گذرانده‌اند. زمان و تدریج لازم است که با تمرین دموکراسی بتوانیم ظرفیت تحمل مخالفان خود را بالا ببریم و پایه‌های دموکراسی را در کشورمان مستحکم کنیم.

از دید شما روحانیت در کدام دسته قرار می‌گیرند؟

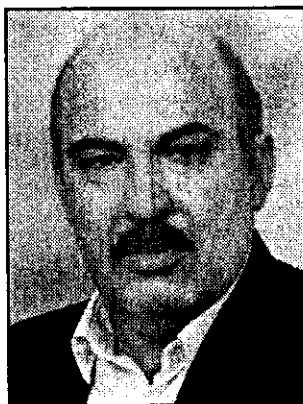
در تمام افشار اجتماعی، تفکرات راست و چپ وجود دارد. روحانیت هم از این امر مستثنا نیست. در قشر روحانیت افراد صاحب‌نظر، بصیر و روشنفکری داریم که به هر حال نظری به جز نظر مخالفان اصلاحات و جناح تمامیت‌خواه ندارند. کما این که برخی به خاطر عقاید خود محاکمه و زندانی شده‌اند و نمی‌توانیم تمام روحانیت را به یک چوب برانیم. برخی از روحانیون سنت‌گرا و برخی افراطی و برخی متحجر هستند.

چه نوع برخوردی در رابطه با جناح راست درست به نظر می‌آید؟ مثلاً آقای خاتمی در رابطه با راست و چپ خیلی مدارا کرده است و یا پس از طرح قرائت‌های مختلف از دین، عکس‌العمل‌های ناشایستی از جناح افراد منتسب به جناح راست شد که آقای خاتمی هم به این مضمون گفتند که اینها نه انقلاب و نه نظام را قبول نداشته و علاقه‌ای نسبت به آن ندارند و اندیشه‌های سنگواره‌ای دارند. به هر حال نیاز به یک ملاک مستقل داریم که به قطب بندی‌های کاذب هم منجر نشود.

برخورد آقای خاتمی یک روش است که از دو منظر باید به آن نگاه کرد: اولاً ایشان یک شخصیت ملی است و باید تمام افکار را در جهت مصالح ملی زیر پوشش داشته باشد و فقط یک قشر را نمایندگی نکند؛ لذا از این زاویه گفتند معاند را به مخالف و مخالف را به موافق تبدیل کنیم. این رفتار قابل توجه است. اما از دیدگاه اصلاح‌طلبان، آقای خاتمی می‌توانست قوی‌تر عمل کند، زیرا هم حمایت قاطع مردم را داشت و هم از حمایت اکثریت مجلس ششم برخوردار بود، با این شیوه می‌توانست از این پتانسیل استثنایی خوب استفاده کند و بسیاری از اهداف اصلاحات را پیاده نماید. حتی در جریان کابینه دوم به شدت از برخی وزرای معرفی شده انتقاد داشتند و به نظر می‌رسد کابینه دوم ضعیف‌تر از کابینه اول ایشان باشد و کابینه‌ای نیست که بتواند مجری اهداف اصلاحات باشد.

استقلال جناح‌ها در گرو استقلال از درآمد نفت است

آقای میر محمود یگانلی عضو
کمیسیون صنایع و معادن،
ملاک تقسیم‌بندی جناح‌ها را
استقلال از وابستگی به درآمد
نفت می‌داند:



ما برای تقسیم‌بندی نیروها از ملاکی استفاده می‌کنیم که آن تضاد اصلی مملکت بوده و در دل تضاد عمده است. تضاد عمده مملکت هم در کادر منافع ملی و مخالفان آن بررسی می‌شود و در شرایط فعلی طرفداران مردم‌سالاری و تکیه بر حق حاکمیت حقوق مردم و مخالفین آن می‌باشد. در دل این صف‌بندی‌ها، جریان‌های سیاسی مملکت را می‌شود معنی کرد. اگر مبنای تصمیم‌گیری صف‌بندی‌های راست و چپ حاکمیت مردم باشد، هر دو یک ریشه دارند، و آن وابستگی به درآمد نفت است. یعنی تصمیماتشان در خارج از چارچوب درآمد نفت نیست. در بودجه مملکت، تصمیمات سیاسی اقتصادی که گرفته می‌شود، مبتنی بر وابستگی به نفت است. این جناح‌بندی، جناح‌بندی اصلی نیست، اگر نگوئیم جناح‌بندی کاذبی است ولی جناح‌بندی اصلی هم نیست.

جناح‌بندی اصلی حول محور اول برمی‌گردد. سه محور مهم: استقلال‌گرایی، عدالت‌طلبی و آزادی، جهت صف‌بندی نیروها حائز اهمیت است که برای روشن شدن بحث، قسمتی از این محورها را می‌شکافیم:

چه طیف‌ها و گرایش‌هایی در دو جناح وجود دارند؟

جناح راست یک طیف است و جریان منسجم درون آن نیست. جریانی در درون آن بیشتر دنبال قدرت و ثروت است، اما در همین جناح راست، جریانی معتقد به عدالت اجتماعی هم وجود دارد که شاید به ظاهر در آن جناح قرار گرفته‌اند. اما وجوداً و ماهیتاً وابسته به آن جناح محسوب نمی‌شوند. درون جناح چپ هم همین‌طور هست. درون آنها نیروهایی ماهیتاً راست ممکن است باشند و عدالت‌طلب نبوده و دنبال منافع ملی حرکت نکنند.

پس ملاک مستقل شما همان منافع ملی است، یعنی هر نیرو یا جریان یا جناحی به میزان وابستگی‌اش به درآمد نفت و به "استقلال" مملکت، سنجیده می‌شود.

بله، جناح‌ها هرچقدر وابستگی‌شان به درآمد نفت کمتر بوده و تکیه بیشتری بر نیروی مردم دارند، نیروی اصلی و رادیکال محسوب می‌شوند. چه برخوردارهایی را با جناح راست درست می‌دانید؟ حذف آنها، یا برخورد ایدئولوژیک با جریان‌ها و یا...

برخوردی را که با این جریان‌ها توصیه می‌کنم، برخورد تنگاتنگ تعالی بخش ضدحذفی را ترجیح می‌دهم. برخورد حذفی نتیجه‌ای ندارد و صف‌بندی را تیره می‌کند. اگر ما بتوانیم دو محور اصلی را درست تبیین

کنیم، خود به خود نیروها آرایش می‌شوند. نیروهای صادق در هر دو طرف مشخص می‌شوند و نیروهای فرعی که پشت پرده قضایا فعال‌اند و منافع اقتصادی خود را دنبال می‌کنند و راست یا چپ برای آنها فرقی ندارد، در صورت روشن شدن فضا، رو می‌شوند و قدرت عمل آنها گرفته می‌شود. تبیین جریان‌های سیاسی بعد از انقلاب و ریشه‌یابی آنها می‌تواند به این قضیه کمک کند. همچنین خاستگاه‌های اقتصادی این جریان‌ها نیز روشن بشود. تصور می‌شود چهار نوع دسته‌بندی برای جریان‌های اقتصادی داشته باشیم، که توجه به آنها لازم است.

اقتصاد پنهان: که شامل ترانزیت مواد مخدر و اقتصاد قاچاق صادرات و واردات به حجم پول‌های کثیف است. این دو ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. واردات قاچاق با پول‌های کثیف تطهیر می‌شوند. طیف‌های وسیعی که یک شبه پولدار می‌شوند، جزء این طیف محسوب می‌شوند.

اقتصاد قدرتی: این نوع از اقتصاد وابسته به نهادها و بنیادها هستند. اسکله‌های غیرمجاز که مطرح شد، با تکیه به منابع قدرت می‌باشند و این جریان اقتصادی در رابطه با واردات و صادرات، پورسانتاژها، دلالتی تجارت خارجی و تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی فعال هستند.

اقتصاد دولتی: اقتصاد تنبل دولتی که دایره مدیران بسته و غیرقابل نفوذ آن، بیشتر وابسته به دو جناح یادشده می‌باشد، و آن اقتصاد به این مدیران سرویس می‌دهد. مانند شرکت‌های دولتی کم بازده که به نفع دو جریان اقتصادی پیش گفته و در رابطه با آنها حرکت می‌کنند.

اقتصاد بخش خصوصی: این اقتصاد در خوشبینانه‌ترین حالت آن در ارتباط با ۴ درصد اقتصاد مملکت فعال است و به شدت تحت فشار بخش‌های دیگر یادشده بوده و بدون حمایت است.

سیستم برنامه‌ریزی بودجه در این چارچوب عمل می‌کند. بعد از انقلاب مبنای بودجه‌ریزی تغییر نیافته و آن هم درآمد نفت است؛ که اساس آن به هدر دادن منابع ملی ما می‌باشد. گویا فقط رشد بادکنکی داشته و میزان مصرف را از درآمد نفتی بالا برده‌ایم. تا سیستم بودجه‌ریزی ما به سمت استقلال از نفت تغییر نیابد و عقلانیت بستر و مبنای امور اقتصادی قرار نگیرد. هیچ تغییر اساسی انجام‌شدنی نیست. البته ناگفته نماند که آقای خانمی در دوران ریاست جمهوری‌شان امور مهم و اساسی مانند صندوق ذخیره ارزی یا صرف پول‌ها در منابع آب یعنی مهار آب سدها و... را انجام داده‌اند؛ که ناشی از کاربرد عقلانیت در امور است، اما هنوز سیستم دست‌نخورده باقی مانده است.

جابه‌جایی‌ها و تغییر در مدیریت‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تعویض مدیریت‌ها در این سیستم جواب نمی‌دهد؛ زیرا ما با مشکل سیستماتیک در مدیریت و اقتصاد روبه‌رو هستیم و صرفاً مبتنی بر یک نظریه پردازی بومی است که می‌تواند با پایه‌ریزی یک تفکر سیستماتیک پا بگیرد.

مثلاً افزایش ۸۰ درصدی قیمت قیر را در نظر بگیرید که موجب شد به علت مصرف زیاد سیمان، قیمت سیمان هم افزایش یابد. یا تورم در بعد مسکن ایجاد شد و باعث شد پول‌ها به سمت سکه و اتومبیل و سیمان انتقال یابد. یا واردات آهن آلات محدود شد، قیمت آن ۶۰ درصد بالا رفت.

حالا کاری نداریم به مدیرانی که از قبیل این افزایش قیمت‌ها سودهایی می‌برند. منظور ما این است که سیستم در طول ۲۰۰ سال گذشته تغییری نکرده، و یا تغییرات کوتاه‌مدت و مقطعی بر اثر مبارزات داشته، ولی پس از مدتی به سوی مبانی اولیه برگشته است و بازتولیدش با پیچیدگی‌هایی همراه بوده است.

تعریف شما از منافع ملی چیست؟

مشکل ما این است که یک تعریف همگانی از منافع ملی نداریم و تا به حال هم یک مفاهمه مشترک ملی نداشته‌ایم، به همین دلیل صف‌بندی‌ها به اضمحلال کشیده شده است. توجه داشته باشیم که وقتی یک مدیر به مراکز قدرت وابسته می‌شود، وابستگی به ثروت هم می‌آورد. با توجه به عدم انسجام‌های ذکر شده در شرایط فعلی، قانون‌گرایی می‌تواند ملاک مرزبندی نیروهای داخلی و خارجی قرار بگیرد.

با چه روشی؟

رخنه در سیستم و اصلاح آن از طریق سازمان‌دادن مردم حول احزاب و گروه‌ها و اتحادیه‌های مدنی، به طوری که آنها به حالت پایدار و صاحب فکر و ایده در مسائل و معضلات دربیایند و نه در قالب یک تشکل صوری و این تشکل‌ها حائل بین مردم و حاکمیت باشند. یک مدیر موفق و مستقل با اتکا به احزاب مدنی می‌تواند در سیستم فعال شود و آن را متحول کند و تداوم داشته باشد. البته به حالت تدریجی اصلاحات هم باید توجه کرد که اصلاح کاری یک شبه و یا مقطعی نیست. اما سیستمی که از مردم نشئت بگیرد، در مواقع بحرانی از هم پاشیده نمی‌شود و چنین سیستمی می‌تواند از استقلال دفاع کند و وابسته به حکومت هم نباشد. در غیر این صورت در بحران‌ها حکومت بر مردم سوار می‌شود، زیرا در چنین مواقعی حربه ترس از به مخاطره افتادن امنیت و حفظ آن تعیین‌کننده است.

روحانیت چه مسئولیتی را در این برهه عهده‌دار است؟

ویژگی تاریخی روحانیت، عقب‌نشینی در مقابل حرکت‌های مردمی است. قطعاً آنها با حرکت مردم پیوند برقرار می‌کنند. مثلاً در جنبش تنباکو بعد از شهادت‌ها، فتوای تحریم هم آمد.



اصلاح طلبی در

"تئوری" و "روش"

آقای آیتی عضو کمیسیون
عمران در تعریف از جناح‌ها و
شیوه برخورد با آنها و
همچنین تعبیر از جریان
روشنفکری در ایران می‌گوید:

تعریفی که از جناح چپ و راست در غرب گفته می‌شود با آن چیزی که ما در کشور خودمان استفاده می‌کنیم کاملاً متفاوت است. این اصطلاح چپ به معنای رادیکال یا معترض و ناراضی که در کشورهای غربی به وجود آمده

و بیشتر از سوی احزاب مارکسیست و گروه‌های کمونیستی مطرح شد مفهوم جهانی آن رادیکال و ناراضی بودن است و در مقابلش راست به معنای جناح راضی و جناح طرفدار هیئت حاکمه تلقی می‌شود. در حالی که می‌بینیم در ایران چنین نیست. طیف چپ الآن، سابق بر این خودش طیف راست بوده است یا طیف راست فعلی در مقطع دیگری طیف چپ بوده است. چپ و راست ماهیت تعریف بین‌المللی خودشان را در فراز و نشیب انقلاب و جمهوری اسلامی ایران از دست داده‌اند. در حال حاضر چپ از دید ما گروه‌هایی هستند که در جبهه عمومی مردم و طرفداری از مردم و در جبهه ناراضیاتی راجع به حقوق مردم قرار گرفته و در مقابلش آن جبهه‌ای که در نظام مصونیت دارد یا از کل نظام دفاع می‌کند یا همه چیز را به صورت مشروع و مقدس درمی‌آورد و اجازه انتقاد را نمی‌دهد، به جناح راست معروف است. جناح راست، جناحی است که معتقد است هیچ کس حق ندارد راجع به اصل مسائل مدیریتی و حکومتی اظهار نظر کند و هر نوع اظهار نظری را از پیش محکوم می‌کند و به این معنا که انتقاد از مسائل نظام یا اعلام ناراضی نسبت به مسائل نظام اعلام ناراضی نسبت به خدا و پیامبر است و در بحث مشروعیت می‌گنجد.

آیا تمام جناح راست این گونه می‌اندیشند؟

در آن طرف هم تمام کسانی که طرفدار دموکراسی و آزادی و حقوق مردم و مردم‌سالاری و جمهوریت هستند، به عنوان چپ، مطرح هستند، این تقسیم‌بندی، بین‌المللی نیست و فعلاً در ایران استفاده می‌شود، به همین جهت برخی تأکید می‌کنند که ما نباید از اصطلاح چپ و راست استفاده بکنیم. باید از اصطلاح اصلاح‌طلبان در مقابل محافظه‌کاران استفاده کنیم. بعضی اصطلاحات دیگر هم به کار برده می‌شود. مثلاً لیبرال‌ها برای کسانی که گرایش به غرب دارند و یا ... اما به نظر می‌رسد اصطلاح اصلاح‌طلبان در مقابل محافظه‌کاران اصطلاح بهتری است.

آیا این نوع تقسیم‌بندی کاملاً دیدگاه‌ها را تبیین می‌کند؟

به نظر من هم تبیین‌کننده مواضع است و هم بیشتر از راست و چپ که در تعریف سیاسی بین‌المللی غرب رایج است، مورد قبول قرار می‌گیرد.

چه طیف‌بندی‌هایی درون این دو جریان وجود دارد؟

وقتی می‌گوییم راست یا چپ، این یک پهنای باند دارد و یک خط نیست. یعنی یک طیف است. چون طیف است، دو جانب راست و چپ هم دارد. یعنی در حقیقت دارای یک حاشیه بالا و پایین است. چپ‌های متمایل به چپ یعنی رادیکال‌ها و چپ‌های متمایل به راست یعنی تقریباً لیبرال‌ها. مثلاً وقتی طیف راست می‌گوید مخالفت با نظام، مخالفت با خدا و پیغمبر و اسلام است، این حرف راست‌های افراطی است، نه حرف همه طیف راست، اما این را به عنوان شناسنامه جناح راست می‌شناسیم. امروز اگر هر کس تحت دفاع از حقوق ملی حرفی بزند که انتقاد به نظام در آن باشد، گروه‌ها و تفکرانی بین جناح راست هستند که این را به عنوان یک کار خلاف شرع و اسلام محکوم می‌کنند.

این در حالی است که گاهی جناح راست انتقادهای گزنده‌ای به نظام می‌کنند، ولی این تلقی را از انتقاد خودشان ندارند. پس نیاز هست که ملاکی در برگیرنده داشته باشیم تا تبیین درستی از مواضع

نیروها و جریان‌ها به ما بدهد و دو قطبی کاذبی هم ایجاد نکند.

می‌کنند.

این‌که چه حجمی از تعویض و جابه‌جایی انجام شده و در مقایسه با دوره‌های قبل کمتر یا بیشتر است، دقیقاً اطلاعی ندارم، اما این کار انجام شده و بجا هم بوده است. در دنیا هم این رویه مرسوم است. دولت شرکت سهامی نیست، همان‌طور که احزاب شرکت سهامی نیستند. احزاب، برنامه، اساسنامه، منشور، مانیفست دارند. اگر قرار است حزبی براساس مانیفست خودش، خود را به مردم معرفی کند و در دولت صاحب کرسی شود (دولت به معنای عمومی آن یعنی حاکمیت و دربرگیرنده مجلس - قوه قضاییه و سایر ارگان‌های نظام است) حزبی که کرسی را به دست می‌آورد، بایستی از منشور و مرامنامه خودش دفاع کند.

آیا این رویه با قانون اساسی هم مطابقت می‌کند.

اصلاً منافاتی با هم ندارند. اگر مسئولیت‌هایی به مدیران کشور واگذار شده، براساس قانون اساسی، در مقابل این مسئولیت‌ها، این اجازه را هم دارند که بر روی نیروهای مجموعه‌ای که می‌خواهند با آنها کار کنند، یعنی تیم کارشناسی آنها نظر بدهند.

البته این وظیفه را هم دارند که منتخبین مردم را به کار بگیرند، حتی اگر این دسته رأی کمتری آورده باشد، اما همین هفت میلیون دارای نظریه‌هایی است، این نمایندگان چه جایگاهی در نظام کنونی دارند و به چه میزان باید سهمیم باشند؟

میزان جایگاه اینها مطابق با رویه مرسوم دنیاست، اقلیت الآن صاحب کرسی است. حدود شصت یا هفتاد کرسی درون مجلس دارند و در دولت و در قسمت‌های دیگر هم هستند. سؤال اینجاست که جناح اقلیت در خارج از دو بخش دولت و مجلس بیشتر حاکمیت دارد یا اکثریت؟ با اعداد و آمار می‌توان نشان داد که جناح اقلیت در ارکان نظام غیر از مجلس و دولت، صاحب اکثریت است، در حالی که حق این‌طور نیست، یعنی کرسی ندارد. اگر ما بخواهیم روی مسائل سیاسی و حزبی عمل کنیم، باید به میزان پشتوانه‌های مردمی، به احزاب کرسی بدهیم. اگر شما می‌گویید هفت میلیون در مقابل ۲۲ میلیون، یعنی سه برابر آرای اقلیت، بایستی ۲۵ درصد سهام را به گروه اقلیت بدهند. ولی الآن اقلیت بیشتر از ۵۰ درصد سهام را دارد.

شیوه تعامل راست و چپ با هم چگونه باید باشد و چه منافعی برای

کشور دارد؟ و چگونه مناقشات داخلی را کاهش می‌دهد؟

تجربه کشورهای پیشرفته بهترین مدل برای ماست. وقتی شما بحث جمهوریت، حقوق و آزادی مردم یا مشارکت‌های مردمی یا مردم‌سالاری و واگذاری کار مردم به دست مردم و... را طرح می‌کنید، باید گفت جناح بندی و حداقل راست و چپ در مملکت لازم و ضروری است که از هم انتقاد کنند و مراقب هم باشند و به یکدیگر هشدار بدهند. حالا این که چرا ما موفق نیستیم، چون حزب نداریم. حزب یعنی شناسنامه، یعنی جایی که ما منشور داریم و اگر ما مرامنامه داشته باشیم، دیگر شاهد این برخورد‌های سیاسی نیستیم. هر حزبی به میزان پشتوانه مردمی‌اش کرسی دارد، پس باید به کرسی خودش راضی باشد. هر حزبی برای مرامنامه خودش فعالیت کند و براساس این تعاملاتی که اتفاق می‌افتد، جای این احزاب با هم عوض

مشکلی که در ایران وجود دارد که شاید در هیچ کشوری مثل شرایط ما نباشد، وقتی ما دولت را به مفهوم سیاسی آن به کار می‌بریم، چون مفهوم قانون اساسی دولت یعنی قوه مجریه و بخشی از نظام، دولت در مفهوم سیاسی یعنی حاکمیت و حاکمیت‌مان هیچ‌وقت یک حاکمیت واحد نبوده که بگوییم دولت و در مقابل یا در کنار آن ملت باشد. دولت و ملت را با این تعریف که در دنیا رایج است، ما به کار نمی‌بریم. امروزه طرفداری اصلاح‌طلبان از دولت به معنای طرفداری از بخشی از حاکمیت است. جناح راست این بخش حاکمیت را بخش مشروع نظام تلقی نمی‌کند، بلکه بخش تحمیل‌شده به نظام می‌داند. جناح راست معتقد است حاکمیت و مشروعیت آقای خاتمی به‌خاطر ۲۲ میلیون رأی نیست، بلکه به خاطر تنفیذ حکم رهبری است. در نتیجه این اشکال پیش می‌آید که پس حاکمیت نظام در دولت به‌عنوان قوه مجریه متبلور نیست؛ در نتیجه می‌بینید که قوه مجریه خودش جزء اصلاح‌طلبان می‌شود و پیامد آن یک نوع نارضایتی نسبت به حاکمیت خواهد بود.

آیا اختلاف بر سر جمهوریت است؟

دقیقاً این‌طور است. شاید اشکالی که در تعریف نظام ما هست که در تعریف نظام در دنیا نیست. این است که در دنیا یک دولت داریم و یک ملت. گاهی دولت با ملت در مقابله و مخاصمه است و گاهی دولت در کنار ملت است. اما در نظام جمهوری اسلامی، در حالی که ملت در کنار حاکمیت است، اما نارضایتی ملت گاهی همراه با بخشی از ارکان نظام وجود دارد. ارکان نظام به‌صورت دو قوه مجریه و مقننه است. اینجا می‌بینیم که اصلاح‌طلبان در جناح چپ بخشی از حاکمیت را هم در کنار خودشان دارند. به همین دلیل، جناح راست مردم را متهم می‌کند که جناح چپ جناحی است دولتی، در حالی که در مفهوم عمومی سیاسی این حرف صحیح نیست. دولتی اگر به معنای حاکمیتی باشد، این حاکمیت نیست و در این تعریف ما نمی‌توانیم آن تفکیکی که شما می‌گویید پیدا کنیم.

در دنیا دولت و ملت و احزاب طرفدار آنها هستند. همیشه در کشورهای پیشرفته که بیشتر دو حزب است و یک حزب کرسی‌ها را می‌برد، آن حزبی که کرسی‌ها را می‌برد، حزب دولتی می‌شود و آن حزبی که کرسی‌ها را از دست می‌دهد در سایه قرار می‌گیرد و در جبهه مردم محسوب می‌شود. در نتیجه حزب‌ها به‌صورت دولتی یا ملتی جاهایشان را با هم عوض می‌کنند. در ایران این تقسیم‌بندی شدنی نیست؛ زیرا جناح چپ که امروز در بخشی از حاکمیت دولت هست ده سال از حاکمیت جدا بوده و در دولت و مجلس نقشی نداشت و حتی منزوی بود، اما امروز دوباره به صحنه آمده است. جناح راست در قالب حزب جمهوری اسلامی و یا نظیر آن در طول دهه اول انقلاب حاکمیت مطلق بر مسائل و شئون داشت، حتی همان حاکمیت جناح راست در آن زمان که به یک معنا آن زمان جناح چپ محسوب می‌شد، به‌طوری عمل می‌کرد که اگر یک بخشدار را هم اگر می‌خواستند تعویض کنند، برخورد سیاسی و خطی می‌شد.

الآن هم این انتقاد را به اصلاح‌طلبان وارد می‌دانند و حتی گزارشی از تعویض ۱۵ هزار مدیر دولتی در طول پنجساله اخیر مطرح

می‌شود. گاهی حاکمیت با راست است، گاهی با چپ.

در صورتی که اراده مردم بستر این حاکمیت را فراهم کند.

اگر این بستر سیاسی فراهم نشود و فضا سازی نشود، هر فعالیتی را می‌توان با انگ سیاسی متهم کرد و حتی به صورت جرم سیاسی معرفی نمود.

اما مشکل ما این است که پشت جناح راست برخی جریان‌های توطئه‌گر و آشوب‌گر هم وجود دارند که با عنوان "راست وحشی" در روزنامه توقیف شده مشارکت از آنها نام برده شد. جریان راست وحشی در پس جریان معرفتی راست سنگر گرفته و به قول یکی از اصلاح‌طلبان، کنار هر آقا زاده‌ای یک آقا است. چه طور می‌توان درون جناح راست بین افراد صادق آن با راست وحشی مرز بندی کرد؟

اصلاح آن کار آسانی نیست و بایستی در قانون بندی احزاب و سندیکاها و تشکل‌های غیر دولتی بیاید. حزب یعنی شناسنامه. چرا امروزه هر کاری که می‌شود، هر کس به گردن دیگری می‌اندازد. وقتی خلاقی رخ می‌دهد، هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد؟ چون هیچ کس شناسنامه ندارد. اگر احزاب بر اساس شناسنامه خود مسئولیت پذیری داشته باشند، این اتفاق نمی‌افتد. در دیگر کشورها هم اگر یک عملیات تروریستی انجام می‌شود، حزبی مسئولیت آن را به عهده می‌گیرد و بیانیه می‌دهد؛ برای آن که خطر متوجه عموم مردم نشود و فقط حزب مربوطه خطرش را می‌پذیرد. احزاب و گروه‌های سیاسی اگر به وجود نیابند، همیشه این خطر وجود دارد که یکدیگر را متهم به جاسوسی یا براندازی یا خروج از حاکمیت کنند و نه تنها یکدیگر را متهم به حرکت‌های میلیتاریستی یا افراطی می‌کنند که با یکدیگر جنگ فیزیکی کنند. در حالی که ما معتقدیم گروه‌های سیاسی با یکدیگر جنگ فیزیکی نمی‌توانند بکنند. به محض آن که از عرصه فعالیت سیاسی به فعالیت نظامی در می‌آیند، دیگر حزب سیاسی نیستند.

آیا تشکل‌های موجود حزب نیستند. مثلاً حزب مشارکت یا تشکل‌های مربوط به روحانیت.

به هیچ وجه این تشکل‌ها حزب نیستند. حزب یعنی جایی که مدیرعامل و هیئت مدیره و مجمع و کنگره و بازرس و... دارد و درست شبیه به یک مؤسسه و یا NGO است. مدیرعامل پاسخگوی یک سری مسائل است و خلاصه هر کدام به ترتیب پاسخگو هستند. آیا وقتی یک مطلبی در کشور موج ایجاد می‌کند و تنش‌زا می‌شود عنصری از تشکل‌های سیاسی مسئولیت آن را می‌پذیرد؟ به همین دلیل نمی‌توانند به منبع اصلی آن دست پیدا کرده و او را دستگیر و محاکمه کنند.

ولی شکل سنتی و بومی شده حزب در غرب، همین احزاب و تشکل‌های موجود ایران می‌توانند باشند.

این تعبیر درست به نظر می‌آید. اگر حزب به معنای گفته شده به وجود بیاید، هر کس جرأت نمی‌کند هر حرفی را بزند؛ چون مسئولیت دارد و باید پاسخگو باشد. برخی افراد در مصاحبه‌ها هر حرفی که دلشان می‌خواهد مطرح می‌کنند و هیچ کس هم نمی‌تواند مدعی العموم شود، ولی اگر فردی به عنوان نماینده حزب صحبت کند، یعنی حرف‌های خود را امضا کند می‌توان در مورد آن موضع گیری‌ها دعوی حقوقی طرح نمود.

حتی جامعه مدرسین که دارای ایدئولوژی تدوین شده و آموزش و کادر سازی است، مشمول این بحث نمی‌شود؟

جامعه مدرسین دارای تعاریف یک حزب نیست. حزب از غرب آمده، و دارای تعریف خاص خود است. اگر به وجود بیاید، آن موقع می‌توانیم بحث جناح‌های راست و چپ را مطرح نماییم و آن وقت این همه انتقادات ایجاد نمی‌شود. همکاری و مشارکت به وجود می‌آید و به جای تضارب و تفاوت، تعامل می‌شود و دوستی و صمیمیت زیاد می‌شود. مردم احساس آرامش می‌کنند. ما الآن کار حزبی نمی‌کنیم به طوری که با کمک هم حاکمیت را تقویت کنیم، بلکه یکدیگر را نابود می‌کنیم، و این روند نابود کردن، فی نفسه عملیات نظامی است، نه عملیات سیاسی. هر گروه سیاسی که وارد فعالیت‌های فیزیکی و نظامی و قضایی بشود، از فعالیت سیاسی خارج شده است. اگر فعالیت‌های حزبی منجر به بازداشت، محاکمه، زندان، تبعید یا اعدام یا جنگ‌های خیابانی و ترور بشود، آن فعالیت سیاسی تبدیل به فعالیت نظامی - امنیتی و میلیتاریستی شده است و این تعریف در قالب حزب جایی ندارد. امروز ما یکدیگر را متهم به ضد اسلام و ضد خدا و ضد ولایت، ضد حاکمیت و ضد امنیت می‌کنیم. این برخوردها یعنی حرکت‌های غیرسیاسی و نوعاً حرکت‌های نظامی. یعنی حرکت‌هایی که منجر به برخورد فیزیکی و محاکمه و زندان می‌شود. فعالیت سیاسی در چارچوب خودش فعالیت است مصون و مشروع (بر اساس قانون) و کسی حق تعرض به آن را ندارد و هر کسی در چارچوب حزبی، مسئولیت گفتار و نوشتار خودش را دارد.

حالا بحث را به یک پیشینه دیگر ببریم. به نظر شما آغازگر روشنفکر دینی در ایران چه ریشه‌ای را دارد است؟

پیشینه روشنفکری معاصر ما از دوران مشروطیت است، ولی من به استاد به جلال آل احمد روشنفکری را تعریف می‌کنم. ما روشنفکر دینی و غیردینی یا حتی روشنفکر خوب و روشنفکر بد نداریم. آل احمد می‌گوید روشنفکر هم می‌تواند خدمت کند هم خیانت. صرف روشنفکری خوب یا بد نیست که راجع به آن قضاوت کنیم. اگر این سؤال مطرح شود که آیا اصلاً روشنفکری کار خوبی است یا نه، کسی نمی‌تواند به آن نظر بدهد. روشنفکر با عملکردش قابل محک زدن است. روشنفکری یعنی داشتن آگاهی، این آگاهی فی نفسه نه خوب است نه بد، در عملکرد است که این سیاه یا سفید می‌شود. امروزه یک دانشمند در دنیا که به یک حکومتی آموزش می‌دهد تا بتواند با به کار بردن مواد اتمی و شیمیایی در نابودی نسل بشر استفاده بکند، یک روشنفکر است اما با کاری که به عنوان خیانت شناخته می‌شود. کمالین که یک روشنفکر با آگاهی خودش می‌تواند جامعه را به مسیر درستی هدایت کند. در حکومت پهلوی هم روشنفکران زیادی بودند، بیشتر مشاوران شاه اساتید دانشگاه‌ها بودند، اما روشنفکری بودند که در جهت خیانت عمل می‌کردند.

آیا مرحوم آیت الله طالقانی را هم نمی‌توان نماد روشنفکر دینی تلقی کرد و آیا عنوان روشنفکر ملی را هم نمی‌توانیم به کار ببریم.

این تقسیم بندی را نمی‌توانیم بپذیریم، چه عنوان دینی چه ملی و غربی یا شرقی. با تعریفی که مطرح شد هماهنگ نیست. اینها خصیصه دوم آن

شخص محسوب می‌شود. حتی مرحوم طالقانی را من روشنفکری می‌دانم که عالم دینی هم بود. چه بسا اگر آیت‌الله طالقانی علم دین را نمی‌دانست، او را روشنفکری می‌دانستیم یا مثلاً مرحوم شریعتی، روشنفکری بود که استاد دانشگاه هم بود، ضمن آن که عالم دینی هم بود. یا دکتر مصدق روشنفکری بود که سیاستمدار هم بود. در غیر این صورت ممکن است به تعداد مشاغل و مناصب، روشنفکری تعریف شود، روشنفکر سیاسی، روشنفکر دینی، روشنفکر غربی، روشنفکر هنرمند و... روشنفکری یعنی داشتن عنصر آگاهی، در کسی که دارای خصلت‌های ذاتی یا اکتسابی هم هست.

پس اگر یک مارکسیست به نفع مردم حرکت کند، می‌توان او را روشنفکر نامید، چون عملکردش مثبت تلقی می‌شود.

به‌عنوان کسی که آگاه است، روشنفکر است و به‌عنوان کسی که در خدمت مردم عمل می‌کند کارش قابل ستایش است. اینجا او را جدا از تفکر و ایدئولوژی‌اش در نظر می‌گیریم. در دنیا کاسترو را روشنفکر می‌دانیم، روشنفکر غیردینی، چه گوارا را روشنفکر می‌دانیم اما غیردینی. اینها روشنفکران مثبت هستند، چون در جهت خدمت به خلق هستند و یک خصلت دومی را هم دارا هستند. صمد بهرنگی روشنفکر است، چون در جهت منافع مردم حرکت می‌کرد اما غیر مذهبی. روشنفکری با چسباندن پسوند یا پیشوند کار صحیحی نیست. اما عنصر آگاهی در تعریف روشنفکری، بشری و جهان‌شمول است. عنصر آگاهی نه خوب است نه بد، اما به محض آن که وارد عمل و عرصه اجرایی شد، یا در صف بندی مردم قرار می‌گیرد یا در مقابل آنها و آن موقع تبدیل به خوب یا بد می‌شود.

شیوه برخورد رئیس جمهوری آقای خاتمی را با جریان‌های موجود چگونه ارزیابی می‌کنید. برخی از اصلاح‌طلبان برخورد آقای خاتمی با جریان راست را کافی نمی‌دانند و یا ...

به نظر می‌رسد هنوز آقای خاتمی پرچمدار اصلاحات است و حرکت‌های او کاملاً حرکت‌های معقول و منظمی است، ولی به هیچ وجه از دولت ایشان دفاع نمی‌کنم، چون حساب دولت از موضع گیری‌های خود آقای خاتمی جداست. دولت آقای خاتمی اشکالات فراوانی به لحاظ مدیریتی - اجرایی و تفکر سیاسی دارد. دولت آقای خاتمی تفکر دوم خردادی ندارد. ولی رویه انسانی، اصلاح طلبی، انسان گرایی و قانونگرایی آقای خاتمی هنوز قابل ستایش است.

وقتی می‌گوییم اصلاحات، ریشه این کلمه از صلح است، شما نمی‌توانید اصلاح طلب باشید، ولی شعار خشونت بدهید. شعار خروج از حاکمیت شعار خشونت است. شعار مقابله با کل نظام شعار خشونت است. اگر ما اصلاح طلب هستیم، روش‌هایمان هم باید مبتنی بر اصلاح طلبی باشد. خاتمی معتقد است که برای اصلاح جامعه باید طرف مقابل را تحمل کنیم و آن قدر گفت‌وگو داشته باشیم که حاصل این گفت‌وگو به نفع مردم دربیاید. همه آنها می‌گویند که خاتمی ایراد می‌گیرند، معتقدند که خاتمی فردی کند، ضعیف و غیرقاطع است. اما اتفاقاً هر حرکت تند، خشن از طرف آقای خاتمی می‌تواند به ضرر مردم تمام شود و دیگر نمی‌توان آن را اصلاح طلبی نامید. اصلاح طلبی یعنی حفظ امنیت و آرامش مردم و حفظ صلح و شئونات

و معنویات و اخلاقیات مردم و به نظر می‌رسد آقای خاتمی دقیقاً در این راستاست. حتی در شرایطی که اختیارات خود را از مجلس می‌خواهد، دقیقاً در چارچوب قانون عمل می‌کند. یعنی از مرجع قانونگذاری اختیارات را می‌خواهد، نه آن که در کوچه و خیابان سروصدا راه بیندازد یا مردم را تحریک کند و یا با جوسازی و استعفا و مصاحبه‌های تند علیه حاکمیت حرکت کند. بلکه می‌گوید اختیارات رئیس‌جمهور کم است و این اختیارات را از مجلس می‌خواهد و این، عین اصلاح طلبی است. حرکت‌های اصلاح طلبانه، حرکت‌هایی هستند در مدار قانون و هر حرکتی که خارج از آن بوده و منجر به خشونت بشود، نه به نفع مردم است و نه اصلاح طلبانه است. به نظر من در گروه‌های دوم خرداد، جریان‌های افراطی هستند که مایل اند آقای خاتمی پرچم اصلاحات را بگذارد و شمشیر بلند کند و این بدترین اتفاقی ممکن است.

آیا قرآن و سنت نبوی و احکام اجتماعی اسلام می‌تواند ملاک مشترک دو جناح قرار بگیرد. زیرا این ملاک‌ها، به ظاهر هم دغدغه جناح راست است، و هم از دغدغه‌های افراد جبهه‌رفته جناح چپ است، بنابراین احیای قرآن در سنت می‌تواند به‌عنوان یک شعار رهایی بخشی به کار رود؟

آنچه که در سنت نبوی و قرآن مورد نیاز جامعه اسلامی ایران هست، رواج اخلاقیات - اجتماعیات و معنویات است، آنچه که حکومت و نظام و حاکمیت باید با آن اداره شود، علوم و فن‌آوری و ایدئولوژی و تجارب کشورهای پیشرفته است.

این تجارب نیاز دارند که بومی شوند.

قطعاً ایرانیزه شده و بومی شده این تجارب مورد نظر است. وقتی سخن از مدیریت یک حکومت است، در آن اخلاقیات، اجتماعیات و معنویات بخشی از وظایفی است که مربوط به حاکمیت و مردم است. برخی مربوط به عرصه‌های خصوصی است، مانند مناسک عبادات مردم و اگر کسی با اختیارات خودش انجام دهد، هیچ کس نمی‌تواند به او تعرضی انجام دهد. ولی در بحث مدیریت حکومت، آنچه می‌تواند مدیریت معقول را در حاکمیت ترویج کند، مدیریت مبتنی بر عقل و خرد و تجربه است. این نوع مدیریت روشی است که کشورهای دیگر انجام داده‌اند و موفق هم شده‌اند.

آیا بومی شده این تجارب همان اسلامی شده آنها هست یا مفهوم دیگری مورد نظر شماست؟ با توجه به آن که در فرهنگ ما واژه ایرانی مقارن با اسلامی به کار می‌رود.

اگر قرار است مدیریت حکومتی را در کشور اجرا کنیم، باید آن را ایرانیزه کنیم. شاید بگویید غیر از ایرانیزه، اسلامیزه هم بشود، اما من پرهیز دارم. چون معتقدم اسلام فراتر از مدیریت است. مدیریت احاطه بر بومی شدن دارد، اما بر اسلامیت احاطه ندارد. اسلامیت جایگاه رفیع خود را در آن سه محور اخلاقیات، اجتماعیات و معنویات دارد. اسلام بر این سه محور سایه می‌افکند، اما مدیریت جدا از این محورهاست و اسلام‌ورای مدیریت است. مدیریت حکومت می‌تواند بومی بشود و می‌تواند اسلامیت سایه‌ای بر سر او بر فراز آن باشد.

اما آقای خاتمی الگوی مدینه‌النبی را مطرح کردند. فکر می‌کنید هدف

ایشان از این بحث چه بود. آیا منظور ایشان غیر از حیطة مدیریتی بود؟

به نظر می‌رسد این حرف در حد یک شعار باشد تا یک کار تخصصی و کارشناسی. مدیریت حکومت در گذر زمان پیچیده‌تر شده است. مدیریت حکومت در زمان پیامبر اسلام (ص)، مدیریت بسیط و ساده بود. قبض و بسط در مدیریت در رابطه با تحول و تطور تاریخی اتفاق افتاده است. امروز کسانی که می‌گویند مدینه النبی، یعنی منشوری را بنویسند که در آن سنت نبوی رعایت شده. همه اگر دست به دست هم بدهند، یک کتاب چهل صفحه‌ای نمی‌توانند بنویسند، زیرا حکومت در آن زمان به این اندازه پیچیده نبوده است. تمام مدعیان این که براساس سنت نبوی مانیفستی برای مدیریت نظام حکومتی جمهوری اسلامی می‌توان نوشت، نمی‌توانند آن را انجام دهند.

ولی تعبیری از دموکراسی در ایران وجود دارد و آن این که اساس دموکراسی را دین می‌داند، زیرا اصول پایه‌ای دموکراسی همچون برابری انسان‌ها، کرامت انسان و... از دستاوردهای دین در طی قرون متوالی است. این آموزش‌های انبیای الهی بوده است که همواره در جوامع مختلف (که به گفته قرآن کریم هیچ جامعه‌ای از نذیر خالی نبوده است) برابری انسان‌ها و کرامت آدمی را گوشزد کرده و در راه تحقق آن تلاش نموده است و این آموزش‌ها در طی زمان در عقل جمعی بشر نهادینه شده، و به صورت خواسته‌های بشری درآمده است.

مفهومی که مطرح می‌کنید، دینی است، اما تلقی عامه از دین، همان مناسک است.

البته به نظر می‌رسد تلقی آقای خاتمی از دین، فقط مناسک نیست

و دامنه دین را وسیع‌تر می‌بیند.

وقتی می‌گوییم جزئیاتی یا فردی دینی است، فوراً ذهن شما به مناسک دین تبادر پیدا می‌کند. حالا این دیدگاه ماست که مطالبی به عنوان رفرنس وجود ندارد. اما بهتر است خود آقای خاتمی بگوید که منظورشان از مدینه النبی چیست. شما نمی‌توانید بگویید پیامبر اسلام (ص) ریزه‌کاری‌هایی که در حکومت انجام داده همان چیزی است که شما در مانیفست خودتان می‌نویسید.

آیا می‌توان آقای خاتمی را نواندیش دینی نامید؟

آقای خاتمی یک روشنفکر است، ضمن آن که سیاستمدار و عالم دینی است و اینها به هم ارتباطی ندارند. در حالی که امیرکبیر یک نواندیش بود، اما نه دینی و نه ضد دین بود. توجه داشته باشیم که ضد دینی با غیر دینی تفاوت دارد. چون بعضی از روشنفکران معتقدند که دین آفیون توده‌هاست. ولی روشنفکرانی داریم که غیر دینی‌اند، ولی ضدیت با دین هم ندارند. مثل دکتر مصدق یا امیرکبیر. آقای خاتمی عالم دینی هست، ولی یک روشنفکر است و یک سیاستمدار هم هست و این دو خصیصه او به روشنفکری‌اش ارتباطی ندارد. روشنفکری او جایی مثبت تلقی می‌شود که در جبهه مردم باشد و عملکردش در جهت منافع مردم قرار بگیرد. بحث صریح و زیبایی مرحوم آل احمد (خدمت و خیانت روشنفکران) در تبیین این موضوع، مصداق دارد.

